

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث راجع به اخذ اجرت بر واجبات بود.

عرض کردم که چون مرحوم آقای اصفهانی این وجوهی را جمع و جور کردند. پس کتاب ایشان را اصل قرار می دهیم، صحبت هایی می شود.

بعد هم دیروز بعضی از دوستان اشکال می کنند که گاهی مثلاً این مطلبی را که می گوید شاید مثلاً مراد ایشان نباشد.

به هر حال من چون وارد این بحث ها که ممکن است مراد ایشان این باشد، ممکن است، چون نمی شوم، فعلاً از باب احتیاط این را به خودمان نسبت می دهیم نه به مرحوم محقق اصفهانی.

به هر حال آن که من از عبارات می فهمم، حالا ایشان فرموده باشند یا قصدشان باشد، وجه اول این که وجوب مسقط مالیت است، دیگر این مالیت ندارد، لذا اجاره درست نیست. وجه دوم اینکه وجوب مسقط احترام عمل است. قاعده احترام عمل، البته قاعده احترام عمل یک قاعده عقلایی است، یا ارزش کار حالا به فارسی بخواهیم بگوییم. هر کسی که کاری انجام بدهد، کار او ارزش دارد. آن وقت وجوب اگر آمد ارزش کار را بر می دارد؛ چون ارزش کار در جایی است که انسان بتواند مطالبه بکند به ازاء. وقتی که الزامی شد حق مطالبه ندارد دیگر، باید انجام بدهد. همان مثال عرفی که دیروز عرض کردیم اگر شارع گفت گوسفند همسایه را ببر خانه، دیگر نمی تواند به همسایه بگوید پول به من بده، چون عمل من محترم است، من آمدم گوسفند را نگهداری کردم، می خواهم مطالبه پول بکنم. خب می گوید تو مجبور بودی این کار را انجام بدهی، شارع گفته، قانون گفته باید این کار را انجام بدهی. چه می خواهی مطالبه پول بکنی؟ وقتی ملزم هستی، الزام داری، با الزام قانونی چرا این کار را انجام می دهی؟ این دیروز توضیحاتش گذشت.

و عرض کردیم که این عبارت ظاهر عبارت مرحوم شیخ انصاری است. حالا ممکن است می گویم بعضی دوستان می گویند نه مراد شیخ این است، مراد مرحوم اصفهانی، حالا ما تقریب ما فرض کنید.

و عرض کردیم مرحوم آقای اصفهانی اشکالش این بود. این ارزش کار یا قاعده احترام عمل مسلمان، این دو نکته دارد: یکی احترام به اضافه به مالک، یکی احترام عمل فی نفسه. احترام عمل یا ارزش کار، دو نکته دارد. آنوقت آن دلیلی که می آید الزام می آورد، آن نکته اول

.....

را بر می دارد. یا مالک، آن عامل، بخواهد یا نخواهد، کارآفرین به اصطلاح امروز ما، کارآفرین بخواهد یا نخواهد، باید این کار را انجام بدهد. کار او به این لحاظ ارزش ندارد. اما به لحاظ این کار فی نفسه خودش از زاویه دید خودش یک عملی است. این کار خودش یک عملی است ارزش دارد، نگه داشتن گوسفند فرض کنید هر یک شبانه روز با این علف و آب و اینها حساب بکنید مثلاً روزی صد تومان من باب مثال، کار خودش فی نفسه ارزش دارد. وجوب نمی آید ارزش کار فی نفسه را بردارد. ارزش عمل و احترام عمل را فی نفسه بردارد. پس بنابراین می تواند به خاطر اینکه ارزش عمل مانده، مطالبه پول بکند. این خلاصه این تصور. خلاصه اشکال مرحوم آقای اصفهانی. و ما دیروز توضیح عرض کردیم راجع به کلام ایشان. عرض کردیم تفکیک بین ارزش کار به دو لحاظ معقول است، مستحیل نیست، ممکن است. بالاخره ارزش کار به لحاظ مالک، ارزش کار به لحاظ خود یعنی به لحاظ عامل یا کارآفرین، یا ارزش کار به لحاظ خود کار فی نفسه. این معقول است.

انما الکلام در وقوع و اراده و فهمش است. یعنی حرف ما خلاصه اش این بود. اگر وجوب نباشد بیاید ارزش کار را بردارد، ما باید یکی از دو چیز را بگوییم به نظر ما. یا بگوییم اصلاً وجوب به ارزش کار کاری ندارد، چرا، چون وجوب الزام است. فرض کنید ارزش کار خود کار این ماده است، وجوب تعلق به این ماده گرفته است، یا بگوییم محتوا، وجوب را هم بگذارید شکل، این شکل تعلق به این محتوا گرفته است. این محتوا را دیگر کار ندارد، دست به محتوا نمی زند. این محتوا این بود کاری بود که از من صادر شد، این به حال خودش است. من را فقط الزام می دهد. یا به اصطلاحی که دیروز بنده به کار بردم، وجوب فقط در تکلیف ناظر است، در جانب وضع ناظر نیست. وجوب نمی آید کار را عوض بکند، ارزش کار را دست به آن نمی زند.

پس بنابراین نه ارزش کار فی نفسه ساقط شده، نه ارزش کار به اضافه به عامل، ساقط نشده، هیچی. لذا می تواند اخذ اجرت بکند. این یک وجه. خوب دقت کنید. پس یک وجه بگوییم آقا وجوب که می آید، وجوب در ماده در محتوا، در خود کار هیچ تصرف نمی کند. وجوب می گوید الزام. شما ملزومی به این کار. اما کار شکلش عوض بشود، نه این قبل از وجوب، اگر وجوب نبود، مگر کار شما محترم نبود، مگر عمل شما محترم نبود، حالا وجوب نبود، وجوب که آمد روی احترام تأثیر نمی گذارد.

چون دیروز عده ای از دوستان اشکال می کردند. در حقیقت اشکال آنها این است.

دو بگوئیم نه، وجوب روی احترام عمل تأثیر می گذارد. الزام روی احترام، حرف ما این بود که مرحوم آقای اصفهانی می گوید روی احترام عمل من حیث الاضافه به مالک تأثیر می گذارد، روی عمل من حیث نفسه تأثیر نمی گذارد. ما گفتیم تفکیکش روشن نیست. اشکال ما دیروز این بود.

یک عده هم از آقایان که بعد از بحث اشکال کردند، در حقیقت نکته فنی خودشان مطلبی در ذهنشان بود، شاید تعبیرشان قاصر بود. بنده حرفم این است خوب دقت بکنید. یک دفعه شما می گوئید آقا ما که تحلیل می کنیم وجوب الزام است. این روی متعلق هیچ تأثیر نمی گذارد. اصطلاحاً وجوب و الزام به چیزی که تعلق پیدا می کند متعلق می گویند، اگر چیز دیگری هم باشد که خارج از آن است موضوع می گویند. مثلاً در اکرم زیدا، عرض کردیم این اکرم زیدا را می خواهیم تحلیل اصولی بکنیم، وجوب داریم که مفاد هیئت است، این وجوب خورده به اکرام، به این می گویند متعلق، بعضی هم تسامحاً می گویند موضوع، صحیح ترش همان متعلق، این را بگوئیم متعلق یا بگوئیم محتوا یا ماده، بعد اکرم زیدا خورده وجوب اکرام به زید، به زید می گویند موضوع، موضوع زید است. اکرام موضوع نیست متعلق است یا بگوئیم محتوا.

و کراراً عرض کردیم فرقی بین واضح است. زید مثلاً در اکرم زیدا طلب به او تعلق نمی گیرد یا به تعبیر مرحوم نائینی فوق دائره طلب است. اما به اکرام تعلق می گیرد طلب، تحت دایره طلب است. و لذا به شما نمی گوید برو زید را بیاور بعد اکرامش کن، یا مثلاً اکرم العالم، برو یک کسی را عالم درست کن تا اکرام کنی، نه اگر عالم پیدا شد، اکرام می خواهد.

لذا فرق بین موضوع و متعلق این است. موضوع تحت دایره طلب نیست، اما متعلق تحت دایره طلب است. یعنی از او خواسته ایجاد اکرام بکند، اگر گفت اکرم العالم، از او نخواسته ایجاد عالم بکند، عالم اگر آمد اکرام را ایجاد بکند. این اصطلاحاً فرق بین موضوع و متعلق است. البته عرض کردم خب اینها اصطلاح است، بعضی ها هم به همان متعلق موضوع می گویند. این اصطلاح بد نیست. مرحوم نائینی این اصطلاح را دارد. این اصطلاح بد نیست. و لذا موضوع به قول ایشان مفروض الوجود است، اما متعلق مطلوب الوجود است. یعنی وجود عالم مفروض است، اگر عالم پیدا شد، اما اکرام مطلوب است، باید ایجاد بکنی، اکرام را باید ایجاد بکنی، پس بیایم اینجا صحبت را خوب دقت بکنید، من حرفم این است با مرحوم آقای اصفهانی و دیگران، شما یک بگوئید آقا اصلاً وجوب به خود عمل هیچ تأثیر ندارد، اصلاً کاری به آن ندارد، وجوب مفادش الزام است. شما قبل از عمل مگر کار ارزش نداشت مال، عمل مگر ارزش نداشت قبل از الزام، الزام که آمد کاری در آن جهت ندارد، به احترام نگاه نمی کند.

س: ارزش کار از کجا می آید؟

ج: ارزش کار مال خودش فی نفسه است و به لحاظ مالک. دو نکته دارد: یکی اینکه در اختیار مالک است، یکی اینکه فی نفسه، عملی است دیگر.

س: مالیتش به خاطر اختیارش است

ج: مالیت را نیاورید، حرمت، احترام عمل، می گویم مالیت شما مالیت را مطرح می فرمایید. مالیت بحث دیگری است. من الان از این زاویه دارم می گویم، احترام عمل.

فکر می کنم خیلی روشن است. این یک تحلیل قانونی است چه در دنیای غرب و شرق و قدیم و جدید، این تحلیلی است. آیا وجوب چه تاثیری روی خود عمل دارد به لحاظ ارزش و احترام؟ خوب دقت بکنید. این برای این مطلب برایتان روشن بشود بگویید قبل از وجوب. قبل از اینکه بگویید نگهداری گوسفند واجب است، قبل از وجوب نگهداری چه بود؟ ارزش داشت خودش. هم ارزش مالکی دارد، عاملی دارد، هم ارزش فی نفسه دارد. طبق این ارزش شما می توانید پول بگیرید، طبق این ارزش می توانید نگیرید تبرعاً انجام بدهید. عمل احترام دارد فی نفسه دیگر. گوسفند همسایه را بردید خانه، قصد تبرع کردید پول نمی گیرید، قصد پول کردید پول می گیرید. احترام یعنی این، احترام عمل یعنی این.

س: این اعتباری است یا تکوینی؟

ج: این نه امر قانونی است عقلاء قبول کردند. دلیل شرعی ندارد لفظی نداریم ما

س: چرا ایشان قید مسلم را اضافه می کنند

ج: چون کافر حربی به شرع خارج شده، کافر ذمه هم که هست دیگر فرق نمی کند

س: پس اعتبارش مال شرع است

ج: این قسمتش مال شرع است. شرع امضاء کرده سیره عقلاء را امضاء کرده

س: ۱۰:۲۲

ج: همین صحبت این است. خوب دقت بکنید. وقتی که الزامتان می کند، این در الزام در قانون چه درست می شود؟ روشن شد؟ کاملاً روشن است.

این حرمت عمل، احترام، حرمت یعنی احترام، این احترام یا ارزش کار را در این هم تصرف می کند یا نه؟ یعنی به عبارت آخری، گوسفند نگه داشتن قبل از الزام و بعد از الزام، این جوری فرض کنید. گوسفند نگه داشتن قبل از الزام احترام دارد، روشن؟ همین گوسفند نگه داشتن بعد از الزام.

سوال: الزام چه کار می کند؟ این گوسفند داشتن را در آن تصرف می کند؟ یا نه اصلاً در آن تصرف نمی کند؟ مثل آقای خویی و اینها اعتقادشان این است که اصلاً تصرف نمی کند، هیچ تصرفی نمی کند. گوسفند داشتن مثل گوسفند داشتن قبلش، فقط شما الزام دارید. روشن شد؟ اما گوسفند داشتن به حال خودش است. چون به حال خودش است، شما الزام دارید، می گوید من گوسفند را نگه می دارم که از صاحبش پول بگیریم، چون عوض نمی شود، گوسفند داشتن به حال خودش است.

من فکر می کنم خیلی واضح دارم صحبت می کنم. دیگر از این واضح تر فکر نمی کنم.

حرف من به مرحوم آقای آشیخ محمد حسین این است: شما تفکیک بین این دو تا ارزش قائل شدید، بین احترام، به لحاظ عاملی و به لحاظ فی نفسه.

سوال: آیا تفکیک ممکن است؟ بله ممکن است چه اشکالی دارد. من حرفم این است، با دلیل الزام. شما می گوید الزام آن عاملی را برداشت، خوب اگر آن را برداشت آن یکی را هم بر می دارد. نکته می خواهد که یکی را بردارد. این در مقام جمع بین ادله یا ظهور عرفی. ما غیر از این که راهی نداریم که. بله، شما چیز دیگری بگویید، بگویید اصلاً تکلیف و وجوب آن حرمت عمل و احترام عمل را اصلاً دست نمی زند، بر نمی دارد. معقول است، کلام معقولی است. چون بعضی از آقایان دیروز اشکال داشتند. در حقیقت اشکال در ذهن آقایان این است. این معقول هم هست. یعنی کلام غیر معقولی نیست. آقا احترام عمل یک چیزی بوده فی نفسه بوده عقلایی هم هست. قبل از الزام بوده، الزام هم که کرد همان احترام عمل به حال خودش است. ظاهر عبارت مرحوم استاد هم همین است.

احترام عمل به حال خودش. الزام فقط یک کار می کند، شما مباح بودید حالا واجب شد، تمام شد. الزام کارش فقط همین است.

اما بیاید قاعده احترام عمل مسلم، این قاعده را، در قاعده دستکاری بکنند، در قاعده دستکاری نمی‌کند. مرحوم آشیخ محمد حسین می‌گوید نه، دستکاری می‌کند به لحاظ نستبش به عامل نه فی نفسه. اشکال ما این است که اگر دستکاری آمد، از کجا شما تفکیک می‌کنید؟ یا باید ظهور عرفی باشد، یا باید ظهور عرفی باشد، یا باید جمع بین ادله و نص قانون و اینها باشد، والا خب نمی‌شود دستکاری کرد. بله شما اصلاً منکر بشوید یا به اصطلاح دیگر بگویید اصلاً مفاد وجوب تکلیف است، تصرف در قاعده احترام عمل، خوب دقت می‌کنید، تصرف در قاعده احترام عمل، وضع است، حکم وضعی است. از مفاد از وجوب حکم وضعی در نمی‌آید، فقط حکم تکلیفی در می‌آید.

بعضی از آقایان که اشکال داشتند در حقیقت اگر بخواهند خوب دقت بکنند، اشکالشان این است در حقیقت، یعنی هر دو حرمت عمل را بر نداریم. یا هر دو را قبول بکنیم. اضافه‌اش به عامل فی نفسه. شیخ می‌گوید هر دو را قبول می‌کنیم. ظاهر الزام اصلاً حرمت عمل فی نفسه را هم بر می‌دارد.

فکر می‌کنم البته آقای خویی متأسفانه عبارتشان واضح نیست، لکن من فکر می‌کنم از مفاد کلام آقای خویی، و این بحث قانونی هم هست، مشکلی ندارد، هیچ مشکل خاصی ندارد خب، بگوید وجوب یعنی الزام. و ما توسعه دادیم. گفتیم ممکن است این را از سه زاویه بررسی کنیم:

یک: زاویه حقوقی که الزام، وجوب چه مقدار تصرف در حرمت عمل می‌کند؟ در آن عمل می‌کند؟ فقط عمل را الزامی می‌کند یا در حرمت عمل هم دست می‌زند؟ این یک.

دو: لفظی، آن نکات لفظی را هم دیروز توضیح دادیم.

س: فضای قانونی. فضای قانونی یا جو قانونی خودش یک فضای خاصی است. آن فضای قانونی سنخیت است. می‌گوید اگر بگوید واجب است، آن وقت از آن طرف هم بگوید حرمت عمل ثابت است، سنخیت ندارند، خوب دقت بکنید. تسامخ قانونی نمی‌شود.

البته آقایان از یک راه رفتند. ما این را توسعه دادیم، سه راه مطرح کردیم. تصویر بکنید. از آن طرف بگوید الزام می‌کنم حتماً گوسفند را نگه دار. از آن طرف می‌گوید نه، قاعده حرمت عمل به جای خودش محفوظ است، می‌توانی پول بگیری. خب این را می‌گویند باهمدیگر سنخیت ندارند. این دو تا با هم سنخیت ندارند. یا به قول آقایان منافات.

این منافات ما اسمش را گذاشتیم تسانخ قانونی. ما یک دفعه مشکلمان مشکل تسانخ، این فضای قانونی است.

پس به نظر ما این مسئله که الزام و وجوب بیاید قاعده حرمت عمل مسلم را دستکاری نکنند. این از سه زاویه قابل طرح است: یکی از زاویه خود الزام، یکی از زاویه ظهورات لفظی. ظهورات لفظی هم نکته فنی اش را عرض کردم. چون در کلمات آقایان نیامده. نکته فنی اش از دیدگاه ما، چون مفاد وجوب مفاد هیئت است، هیئت معنای حرفی است، معنای حرفی معنای اندکاکشی در اطراف است، این صحبت می آید که در اینجا در چه مندرک شده، یعنی وقتی می گوید مثلاً گوسفند را نگه دار، یک آمر هست، یک مأمور هست که این شخص باشد، یک مأمور به هست که گوسفند نگه داشتن، نگهداری گوسفند باشد. آیا در اینجا این هیئت که می آید می گوید گوسفند را نگه دار فقط تصرفش به این مقدار است، مأمور را وادار به آن عمل می کند، ببینید مأمور را اندکاکش این است، مأمور را این فقط این مقدار می بیند، مأمور را وادار به عمل می کند. دو: آن عمل هم در آن تغییر می دهد. آن تغییر در عمل یعنی وقتی وادار می کند می گوید این عمل دیگر حرمت ندارد. آن ارزش کار که بود، با این واداشتن، دقت کردید، تحلیلش روشن شد؟ تحلیل لفظی؟

شما می گوید نه آقا در عمل کاری نمی کند. اندکاکش فقط در طرف مأمور است. خوب دقت بکنید. وقت گفت گوسفند را نگه دار، فقط به مأمور می گوید این را می کشد کانه، حالا تشبیه معقول و محسوس، کانه گوسفند را فرض کنید با یک زنجیر به این آقا می بندد، می رود خانه گوسفند هم همراهش می رود خانه، من باب مثال عرض می کنم، این فقط همین مقدار است. پس یک نکته قانونی داشت. نکته دوم هم که ظهورات لفظی بود.

نکته سوم هم فضای قانونی بود. این فضای قانونی اینجوری است. یعنی نمی خواهد بگوید دلالت دارد. نه می گوید اینها انسجام ندارند. از طرف بگوید تو حتماً باید نگه داری گوسفند را، از یک طرف بگوید تو حق تصمیم درباره نگهداری گوسفند داری. خوب دقت بکنید. احترام عمل یعنی حق تصمیم گیری داری، می توانی مجانی حساب بکنی، می توانی پول بگیری. این بحثها تمام قانونی است، بحثهای ما خیلی لطیف است. تعبدی نیست.

بحث این است که آیا در انسجام قانونی، خوب روشن شد؟ در انسجام قانونی قبول می کنیم؟ اینها تسانخ دارند با همدیگر، سنخیت دارند از لحاظ قانونی. این قانون بگوید شما ملزم به نگهداری گوسفند، بعد بگوید شما آزادید، می توانید برای نگهداری پول بگیرید یا نگیرید، عمل شما محترم است.

انصاف قصه اگر فقط مسئله احترام عمل باشد در این حد، انسجامش قطعی نیست که ندارند، اما منافات هم ندارند. انصافش این است باید قبول کنیم. یعنی افراد بزرگی مثل مرحوم آقای اصفهانی یا استاد اینها قائل هستند مشکل ندارد، نمی شود این را عقلایی قرارش بدهیم. انصافش این است که منافات ثابت نیست. حالا انسجام هم روشن نیست. حالا انسجامش خیلی روشن نیست. اما منافاتش هم ثابت نیست. خوب دقت بکنید.

الان بحث سر چیست؟ سر حرمت عمل است.

بحث سوم که الان می خوانیم بحث سلطه انسان بر عمل است.

خوب دقت کنید. تا اینجا حرمت عمل بود. این بحث سوم را مرحوم نائینی مطرح می کند. می گوید الزام که آمد سلطه شما را بر عمل بر می دارد. تا اینجا چه بود؟ احترام عمل. این از زاویه دیگر می آید نگاه می کند. می گوید شما عادتاً به عمل سلطه دارید دیگر، سلطه یعنی می توانید انجام بدهید می توانید ندهید. بحث ارزش نیست. وقتی الزام آمد، الزام سلطه شما را بر می دارد. ببینید دقت کنید چه شد؟ نکته فنی. پس در حقیقت ولو مرحوم آقای اصفهانی در اینجا تعبیر به حکم وضعی کرده، ای کاش قبلی را هم می گفت. حالا بیان ما روشن شد. من نمی دانم مرحوم آقای اصفهانی کی نوشته. این بیان ما. یعنی در حقیقت می خواهد غیر از تکلیف حکم وضعی هم ببیند. در وجه دوم حکم وضعی بود حرمت عمل را برداشت، وجه سوم حکم وضعی این است، سلطه شما را بر عمل برداشت. پس این عین وجه دوم است. یعنی دقیقاً همان سه تا وجه را اینجا در نظر بگیریم. بحث قانونی، بحث لفظی، بحث انسجام، فضای قانونی.

مرحوم نائینی از این راه وارد می شود. می گوید هر جا که شارع الزام آورد، خوب دقت بکنید، مفاد الزام یعنی شما سلطه ندارید. وقتی گفت گوسفند را نگه دار، دیگر دست تو نیست که نگه بداری یا نداری. ببینید. وقتی گفت گوسفند را نگه دار، دیگر دست تو نیست که نگه بداری یا نداری، از اختیار تو خارج است. مفاد وجوب و مفاد الزام این است.

کما اینکه مفاد حرمت هم الزام است، لکن الزام به ترک است. باز هم شما سلطه ندارید. وقتی گفت قمار زن، قمار نکن، شما به قمار دیگر سلطه ندارید. وقتی گفت غیبت نکن، شما دیگر به غیبت سلطه ندارید. این نیست که شما بتوانید انجام بدهید یا نتوانید، این یک. چه در الزام و جویی چه در الزام تحریمی سلطه شما به طبق این تصور از بین می رود.

نکته دوم، در باب اجاره، سلطه شرط است.

س: اینکه می گویند نهی در معاملات ۲۱:۳۰

ج: آن بحث دیگری است. اینجا نهی در معاملات نیست. یک عمل محرم است.

س: خب اینجا به انسجام هر وضعی باید منسجم با حرمت هم بشود

ج: خب این بحث، شما ببینید سه تا زاویه من خیلی مطالب را، چون اینجا نوشته اند تحلیل خیلی روشنی برایتان مطرح کردیم.

یک، پس تا اینجا روشن شد، اصولاً تکلیف جانب تکلیفی است یعنی الزام یا وجوب یا حرمت، وجوب یا حرمت، جانب تکلیفی است.

رابطه جانب تکلیفی با جانب وضعی این یک. چه به لحاظ قانونی چه به لحاظ ظهورات لفظی و چه به لحاظ انسجام. سه تا زاویه.

اگر شما حکم وضعی را قبول کردید یک، حکم وضعی نفی حرمت احترام مال، وجه اول، حکم وضعی، این عمل دیگر مال نیست. قبل

از الزام نگه داشتن گوسفند مال بود. این وجه اول. البته شاید کسی بگوید عبارت مرحوم آشیخ محمد حسین درست نمی خورد، حالا تصور من.

وجه دوم، عمل شما ما کاری به مالیت نداریم، احترام ندارد، یعنی می گوید حکم وضعی اش این است. احترام ندارد.

وجه سوم، شما سلطه بر عمل ندارید. وقتی مقنن خوب دقت بکنید، وقتی مقنن به شما می گوید نگه داشتن گوسفند لازم است، واجب

است، خوب دقت کنید، می گوید شما بیایید بین این مواد قانونی جمع بکنید. می گوید نگه داشتن گوسفند واجب، از آنطرف همه گفته

شما می توانید عملی را انجام بدهید اجاره در مقابلش پول بگیرید، این می گوید این دو تا با هم نمی سازند. این دو تا با هم نمی سازند. این می شود فضای قانونی.

خوب دقت کنید، از آن طرف می گوید واجب است نگه داری گوسفند را، از آن طرف می گوید شما برای عمل سلطه دارید، می توانی

اجاره بگیری، می توانی پول بگیری، اخذ اجرت بکنی، این می گوید می توانی پول بگیری در جایی که تو ملزم نباشی، در جایی که اختیار

داشته باشی، سلطه بر طرف داشته باشی، در حقیقت کلام مرحوم نائینی یا تفسیر وجوب است، یا اگر وجوب را به معنای الزام صرف هم

گرفت، فضای قانونی، چون کلماتشان خیلی این تحلیل ماست که خیلی واضح کردیم.

یک دفعه شما تحلیل وجوب می دهید، یک دفعه شما فضای قانونی حساب می کنید. خلاصه کلام مرحوم نائینی این است: اگر گفت

عمل واجب است شما ملزمید به این کار، یا ملزمید به ترک، دیگر آن دلیل اجاره جاری نمی شود. دلیل احل الله البیع نمی گیرد. خوب دقت

کنید، اوفوا بالعقود نمی گیرد. چون اوفوا بالعقود جایی است که شما سلطه دارید، الزام شد دیگر سلطه ندارید.

س: سلطنت بر فعل که هست.

ج: نه دیگر سلطنت بر فعل و ترک باید باشد. سلطنت بر فعل سلطنت نیست، بر یک طرف سلطنت نیست.

س: چرا در اجاره...

ج: بله، بحث دیگر چه شد؟

دو تا بحث با ایشان با نائینی می شود: یک: از کجا شما این شرط را پیدا کردید من سلطنت بر فعل و ترک باید داشته باشم؟ این کلی بحث. دو: آیا مفاد وجوب این است؟ یا مفاد صیغه افعال این است؟ شما از کجا می گوید که تکلیف که الزام یک نحوه تکلیف است، می آید تاثیر می گذارد روی حکم وضعی. نمی دانم روشن شد مطلب؟

پس بنابراین در حقیقت آن چه که الان من وجه سوم را هم بخوانم.

پس وجه سوم، یعنی خلاصه وجه اول، دوم و سوم همه اش یک نکته است. الزام که تکلیف است در جانب وضعی هم اثر می کند. وجه اول مالیت عمل را بر می دارد. وجه دوم حرمت عمل را بر می دارد. وجه سوم سلطه شما را بر می دارد. این سه تا وجه است. روشن شد از زوایای مختلف؟ حالا در هر سه وجه هم گاهی نکته، نکته قانونی است، گاهی نکته لفظی است، گاهی نکته فضای قانونی است. یعنی با فضای قانونی نمی شود بگوید تو ملزمی به فعل یا ملزمی به ترک، مع ذلک تو می توانی پول بگیری، می توانی عقد ببندی، چون بستن عقد سیطره شما را می خواهد، الزام سیطره شما را بر می دارد.

البته اینها همه دعوا است ممکن است شما بگویید نه آقا الزام سیطره من را بر نمی دارد، من هنوز به عمل سیطره دارم، سیطره تکوینی به عمل دارم، آن سیطره تشریعی را بر می دارد.

این وجه سوم هم که ایشان فرمودند: و اما الثالث، این را هم بخوانم که بعد روشن بشود مطالب، فبان السلطنة علی قسمین، احدهما السلطنة التکلیفیه المتحققه بمجرد ترخیص الشارع؛ سلطنت تکلیفی به تعبیر ایشان که از ترخیص می آید. تکلیفاً فی الفعل و الترك فی قبال ایجاب الشیء، ایجاب شیء سلطنت را بر می دارد اما سلطنت تکلیفی. الذی لا سلطنة له شرعاً و لا ترک و فی قبال تحریم الفعل الذی لا سلطنة له علی فعله لکونه مصدوداً، مصدود یعنی ممنوع، ممنوعاً من قبل الشارع عن ترکه و عن فعله فی الثانی، فالایجاب لمکان مضاده

مع الاباحه الخاصه كما يرفع الاباحه؛ ايجاب اباحه را بر می دارد، سلطنت اباحه را هم بر می دارد. خیلی خوب، حالا به جای این سلطنت ما اسمش را بگذاریم تکلیف، تکلیف صرف.

ثانیها السلطنة الوضعية، این سلطنت یک حکم وضعی است. المتحققة باعتبار تحقق مجموع امور، این سلطنت وضعی کجا پیدا می شود؟ مجموعه ای از اموری باشد، و دخل و نفوذ معامله، به نظرم امور، بله، مجموع امور لها دخل، بله، فی نفوذ، و او نوشته، و نفوذ معامله، به نظرم این واو نیست، فی است، معنا ندارد با واو که معنا ندارد. حالا ما چون خیلی مقید هستیم که تصرف در عبارت مردم نکنیم، شاید رسوا شدیم، ما که فعلاً واو نفهمیدیم، مجموع امور لها دخل فی نفوذ معامله، حالا این امور چیست؟

یک: کون المورد مالا، دو: مملوک باشد، سه: ملک طلق باشد، وقف و اینها نباشد، مثلاً عبد و اینها، کون السبب لفظاً، این مجموعه امور، لفظ باشد، معاطات نباشد، ماضوی باشد، مضارع نباشد، عربی باشد، فارسی نباشد، تنجیزی باشد، تعلیقی نباشد، اگر پسر از سفر آمد خانه را فروختم، و نحوها، مثل این شد، و من، اینها مجموعه امور، این اسمش سلطنت وضعی است.

کون المتعاملین غیر محجورین، محجور نباشد، صغیر نباشد، سفیه نباشد، مجنون نباشد، مفلس نباشد، فلس یعنی ورشکسته، دیونش بیش از اموالش باشد، حاکم اعلام ورشکستگی او را بکند. فمع استجماع المعاملة لجميع ما يعتبر، ببینید ایشان می گوید اگر نکته این شد، اگر شارع گفت نگهداری گوسفند بر تو واجب است، در این سلطنت دست نمی زند، خوب دقت کردید؟ ایشان به لغت عربی می گوید آقا من گوسفند تو را نگهداری می کنم در مقابل این قدر. آن وجوب در اینها دست نمی زند. این مجموعه امور اگر نگاه بکنید وجوب در اینها دست نمی زند. این تعبیر ایشان. تعبیر ما وجوب نمی آید در حکم وضعی تأثیر بگذارد. حکم وضعی اش در ما نحن فیه سیطره و سلطنت است.

بله، فمع استجماع المعاملة، مراد از استجماع معامله همین نگهداشتن گوسفند است که شارع واجب بکند. مع ذلک می خواهد پول بگیرد، فمع استجماع المعاملة لجميع ما يعتبر فيها شرعاً، اگر جامع تمام شرایط بود، یکون للشخص سلطنة على البيع بالحمل الشایع، واقع بیع، نه عنوان، واقع سلطنت هست، لفرض نفوذ السبب منه، چون فرض این است که سبب از او نافذ، ببینید بحث ها را در حقیقت آن نکات فنی این را باید اثبات بکند، این که بگوید من ذوقم این است، آن ذوقم این است، این نمی شود. این را باید اثبات بکند غیر از تکلیف وضع هم دارد. این وضع هم در اینجا نفی سلطنت است. این را باید اثبات بکند.

و من البین ان ایجاب الفعل، یک مشکل کلی در این کلمات اینها، اینها اول باید وجوب را معنا می کردند. متأسفانه قبل از اینکه چون وجوب یک امر اعتباری است، ممکن است در جامعه ای وجوب، عرض کردم مثلاً عده ای از علمای اسلام مثلاً وجوب تخییری را قبول ندارند، وجوب کفایی را قبول ندارند، اصلاً وجوب تخییری می گویند نمی شود. لذا اگر یک دلیلی هم آمد که وجوب تخییری است شما در واقع مثلاً یکی را انجام دادید، در واقع مکلف به آن هستید، این حقیقت وجوب و قیود وجوب یک امر قانونی است، چون امر قانونی است، به قوانین فرق می کند. لذا به جای این بحث ها اگر آن ریشه اش را می گفتید، می گفتید آقا وجوب نزد ما یعنی الزام، دیگر غیر از این نیست، خودتان را خسته نکنید. وجوب یعنی الزام.

خب انصافاً می تواند پول بگیرد، این وجوب کاری نمی کند. یعنی عمل اگر مال بود، بعد از وجوب هم مال است. اگر حرمت داشت، احترام داشت، بعد از وجوب هم دارد، اگر سلطنت به عمل داشت، بعدش هم دارد، وجوب یعنی الزام فقط. کاری در الزام نمی کند.

اما اگر شما می گفتید نه وجوب تأثیر در ماده هم می کند، در متعلق هم می کند. خب باید ببینیم مقدار تأثیرش چیست.

س: خب الزام با مؤید سلطنت متناقض هستند. الزام و سلطنت اصلاً نافی همدیگر هستند. تناقض دارد با همدیگر

ج: شما حرف نائینی را قبول می کنید

س: ۳۱:۱۵

ج: خب باشد الزام باشد.

س: الزام با سلطنت منافات دارد

ج: سلطنت امر تکوینی است که، من دارم به فعل، حالا ولو عصیان به واجب باشد

س: بحث سر تکوینی نیست که، بحث سر

ج: بعد هم می گوید این سلطنت، یعنی مراد این سلطنت امر انتزاعی است، یعنی مال باشد، صلاحیت باشد، عربی باشد، بالغ باشد،

مجنون نباشد، خب آن هم هست دیگر. این سلطنت منشأش این است. وجوب هم فقط الزام است.

پس بنابراین من بینید و من البین ان ایجاب الفعل اجنبی عن سلطنة الوضعية، بینید، ایجاب الفعل اجنبی، این اجنبی کی می شود؟ که شما معنای وجوب را روشن کنید اول. اگر وجوب را فقط الزام صرف گرفتید، غیر از الزام بأس است فقط، فقط بأس است. خب اگر این باشد خب راست هم می گوید این ربطی به سلطنت ندارد، انصافاً درست است.

لا مقابلة بينهما، اصلاً تقابلی ندارند، حتی تنتفی السلطنة الوضعية على المعاملة بتحقيقه، به تحقق وجوب، که اگر بینید تمام این بحث ها فنی نیست. بحث فنی اولاً وجوب یعنی چه؟ ثانیاً سلطنت وضعی یعنی چه؟ خب آن وقت معلوم می شود رابطه دارند یا ندارند.

لا مقابلة بينهما، حتی تنتفی السلطنة الوضعية على المعاملة بتحقيقه الايجاب، و اما، خب ایشان می گوید پس شما چرا می گوید بر عمل محرمه، گفت غیبت محرم است، چطور می گوید در آنجا اخذ اجرت نمی شود بکند، آن هم الزام است، چه فرقی می کند. می گوید: و اما انتفاعها، انتفاع به اصطلاح سلطنت، ضمیر به سلطنت، مع تحریم العمل، اگر عمل حرام بود، فمن اجل اعتبار، چون در سلطنت یکی از نکاتش این است، کون العمل مشروعاً، باید عمل مشروع باشد، سائفاً فی نفسه فی صحة وقوعه موقع الاجاره، باید عمل فی نفسه مشروع باشد. لقوله عليه السلام اذا حرم الله شيئاً حرم ثمنه، در باب حرام از اینجا از این قاعده، فانه کاشف عن عدم نفوذ المعاملة مع حرمة متعلقها عینا کان او منفعة، البته در ما نحن فيه منفعت است، چون اجاره است، بحث ما در اجاره است. لاستبعاد حرمة الثمن تکلیفاً، بگویم آن ثمن حرام است مع تأثیر المعاملة وضعاً، اگر گفت آقا من رفتم شراب فروختم پول گرفتم، پتو گرفتم، ده تا پتو، می گوید آقا این پتوها تصرف نکنید برگردد، یعنی معامله باطل است. وقتی می گوید در پتو تصرف نکنید یعنی معامله باطل است، ایشان می گوید اگر تحریم استفاده شد به ثمن، این معنایش این است که این معامله وضعاً تأثیر ندارد.

اذ لا موجب لكونه محجوراً عن ملكه بل و بما لا يعقل اعتبار ملكية العوض مع الحجر الدائم، اصلاً معقول نیست که انسان دائماً محروم باشد. لمكان لغوية الاعتبار، بگویم آقا شما پتو خریدی در مقابل شراب، درست شد؟ شما به هیچ وجه در این پتو تصرف نکن، معامله هم درست، خب این چه جور معامله ای است؟ اگر گفت به هیچ وجه، شما دائماً محجوری، حجر در اینجا ممنوع، منع می نوشت بهتر از حجر بود. ممنوعیت تصرف شما اگر دائمی شد، این نمی شود با صحت معامله، معقول نیست، هم معامله صحیح و هم اینکه شما هیچ وقت تصرف نکن، خب حتماً معنایش این است که معامله باطل است.

و اما اشتراط نفوذ الاجاره بعدم وجوب، اما اینکه در اجاره شرط است که واجب نباشد، حرمت را قبول کردیم، واجب را نه، فهو اول

الكلام، این اول کلام است که ما قبول کنیم.

البتة من نمی دانم مرحوم نائینی قدس الله سره این مطلب را که مرقوم فرمودید، واقعاً، گفتم نائینی، مرحوم آقای اصفهانی، واقعاً عقیده داشتند به این مطلب نوشتند یا همین جور جری قلم شده. اولاً ان الله حرم الله شیء حرم ثمن، ما نداریم، تعجب است از ایشان، ما چنین حدیثی نداریم. من توضیحات کافی را عرض کردم که این کلام علی تقدیر صدورش اگر درست باشد، این در سال هشتم از هجرت در فتح مکه پیغمبر (ص) کنار کعبه نشسته بودند، دو نفر راوی این قصه هستند. یکی جابر بن عبدالله انصاری که آن وقت تقریباً ۲۲ ساله بوده است. یکی هم جناب مستطاب عبدالله بن عباس که حدود ۸ یا ۹ ساله بوده است. این دو نفر این قصه را نقل می کنند که پیغمبر (ص) نشسته بودند، بعد خندیدند، بعد گفتیم یا رسول الله چطور خندیدید؟ فرمود که خدا لعنت کند یهود را، خداوند بر آن ها پیه دنبه را حرام کرده بود، اینها با علماء کلاه شرعی کردند، به جای اینکه دنبه را بفروشنند، آتش کردند، روغنش کردند، روغنش را فروختند، گفتند خب دنبه برای ما حرام است، روغنش که حرام نیست. دقت کردید؟ این که بر ما حرام است دنبه هست، این را ما تبدیل به روغن کردیم. این در روایت این است که لعن الله اليهود حرم الله عليهم الشحوم فجملوها، جمل یعنی آب کردن، در اینجا به معنای آب کردن، تبدیل به روغن، چون این لفظ غیر قریبی است، لذا متن روایت را خواندم. بعد پیغمبر (ص) فرمودند، و ان الله اذا حرم اكل شیئا، یک نسخه دارد، و ان الله اذا حرم شیئا حرم ثمنها، پیغمبر (ص) این را فرمود.

من توضیحات کافی عرض کردم. جابر بن عبدالله که عمرش بزرگتر است، ۲۲ سالش بوده است. این ذیل را نقل نکرده، قصه را نقل می کند، این ان الله اذا حرم شیئا را نقل نمی کند. لکن عبدالله بن عباس که هشت نه ساله بوده، این ذیل را او نقل می کند. حالا با قطع نظر از بقیه سند، ذیل را عبدالله بن عباس، صدر را هر دو نقل می کنند. که یهود مثلاً این طور شد، و این ذیل را عبدالله بن عباس هشت نه ساله، چون محل کلام در وقت فوت پیغمبر (ص) گفتند ده ساله، یازده ساله، غایتش گفتند چهارده ساله، مشهور همان ده ساله، معروف این است که در اوایل هجرت به دنیا آمد. البتة سال پنجم یا ششم اینها با پدرشان آمدند، مکه بودند، با مشرکین بودند اما پنهانی ایمان آورده بود عباس، بعد هم ملحق شد به مدینه به پیغمبر (ص). در وقت وفات هم جناب مستطاب عبدالله بن عباس حدود ده سال، یازده سال، نه سال، ده سال، عمرش کم است. و لذا هم اهل سنت روایات او را به لحاظ مرسل صحابی قبول می کنند. اشتباه نشود. خود اهل سنت هم فهمیدند که عبدالله بن عباس، خیلی هزاران حدیث الان ما از عبدالله بن عباس عن رسول الله داریم در کتب اهل سنت، و عرض کردیم محققینشان معتقدند هفت تایش ثابت است. بعضی گفتند چهار تا، بعضی هم تا یکی گفتند. که عبدالله بن عباس ثابت باشد از رسول الله (ص) هفت تا یا چهار تا یا سه تا یا یکی. علی ای حال ذکر شده در کتب درایه اهل سنت آمده آقایان می توانند مراجعه کنند.

و لذا آنها متوسل شدند به مسئله مرسل صحابی. می گویند بالاخره عبدالله بن عباس که از تابعین نقل نمی کند، از صحابه نقل می کند. و آن صحابه هم چون عدول هستند، پس ما قبول می کنیم. مرسل صحابی را مثال می زدند به همین روایت عبد الله بن عباس، روایات دیگر هم هست، من نمی خواهم وارد آن بحث حدیثی بشوم.

علی ای حال به هر حال با قطع نظر از حجیت، تصویرش خیلی مشکل است واقعاً، حادثه واحدی باشد جابر بن، اولاً کس دیگری هم نقل نکرده، این همه اصحاب بودند، کس دیگری این حدیث را از پیغمبر (ص) نقل نکرده، دو نفر ناقل بیشتر ندارد، جابر و عبدالله بن عباس. این ذیل هم فقط در کلام عبدالله بن عباس بچه آمده، ان الله اذا حرم شیئا حرم ثمنها، این تاریخ برایتان روشن شد؟ البته این حدیث در بین اهل سنت آمد.

من عرض کردم از قرن دوم اهل سنت خیلی احادیث ضعیف و که به درد هم نمی خورد، گرفتند و به آنها تمسک کردند. چون فقه احتیاج داشتند مشکل داشتند، کمبود نصوص داشتند. خب این در فقه کارایی داشت دیگر، ان الله اذا حرم شیئا حرم ثمنها، این در فقه کارایی داشت.

البته در جوهر النقی هست کتابی است که در ذیل کتاب سنن بیهقی چاپ شده است. در آنجا نوشته، چون دیدم بعضی از معاصرین ما برداشتند نوشتند، در آنجا نوشته که هذا الحديث متروکا بالاجماع، لم يعمل به العلماء حديث ان الله اذا حرم شیئا، این در جوهر النقی آمده لکن واقعیت ندارد، این اشتباه نقل کرده است. دیدم بعضی از معاصرین اسم نمی برم، این حدیث را آوردند و نقل کردند از اهل سنت که بالاجماع حدیث متروک است. نه بالاجماع متروک نیست، مراجعه بشود به ابواب مناسب، مثل کتاب مجموع نبوی قائل به آن دارد. نقل می کند که عده ای قائل به این حدیث هستند. این طور نیست که بالاجماع ساقط باشد.

این راجع به حدیث ان الله اذا حرم شیئا حرم ثمنها.

اما در روایات ما، در روایات اهل بیت (ع)، نه اصل قصه آمده نه این ذیل آمده است. اصلاً ان الله حرم شحوم علی اليهود، اصلاً در روایات ما نیامده است. ما از ائمه علیهم السلام هیچ روایتی به عنوان ان الله اذا حرم که پیغمبر فرمودند نداریم، پس اصل این روایت، اصل این قصه، چه صدرا چه ذیلاً کلاً در روایات ما وارد نشده، بله، این ذیل توسط شیخ طوسی در خلاف آمده است. در فقه مقارن ما آمده است. که آن هم از کتب اهل سنت گرفته است.

بله، مثلاً استدلال فلان بان الله اذا حرم شیئاً حرم ثمنه، از خلاف همه که می دانید چون شیخ الطائفه بوده، عرض کردیم تا الی یوم، دلیلش هم همین، الی یومنا هذا کلمات مرحوم شیخ در طائفه تاثیرگذار بوده است. که اینجا الان ملاحظه می فرمایید که مرحوم آقای محقق اصفهانی به حدیث تمسک می کند با اینکه روشن شد که این حدیث قابل تمسک نیست، مشکل کلی دارد.

این مطلبی هم که ایشان فرمودند، غیر از تمسک ایشان که به حدیث روشن نیست، راجع به بحث خود مطلب فردا انشاء الله تعالی دیگر وقت تمام شد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين